

تحلیل مدل ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک در سیاست‌گذاری امنیتی ترامپ

عباس مصلی‌نژاد*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۲

چکیده

روندهای سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ بیانگر این واقعیت است که نامبرده سیاست‌گذاری امنیت ملی آمریکا را براساس «ژئوپلیتیک فرااستعماری» شکل می‌دهد. ژئوپلیتیکی فرااستعماری زمینه یک‌جانبه‌گرایی در سیاست خارجی و فرایندهای امنیتی ایالات متحده را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. پرسش اصلی مقاله به این موضوع اشاره دارد که: «سیاست‌گذاری امنیتی دونالد ترامپ براساس چه نشانه‌ها و مدلی شکل گرفته است؟» فرضیه مقاله آن است که: «سیاست‌گذاری امنیتی دونالد ترامپ مبتنی بر الگوی ژئوپلیتیک فرااستعماری بوده که ترکیبی از نشانه‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک خواهد بود.» در تنظیم مقاله از رهیافت «امنیت و ژئوپلیتیک فرااستعماری» استفاده می‌شود. چنین رویکردی، به مفهوم آن است که تنظیم دستور کار راهبردی و دیپلماتیک جهان در دوران دونالد ترامپ با نشانه‌هایی از تهدید، تغییر در شکل‌بندی‌های سیاست جهانی و ناامنی بین‌المللی همراه خواهد بود..

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری امنیتی، ژئوپلیتیک فرااستعماری، یک‌جانبه‌گرایی، گذار از تعهدات ساختاری، عبور از موازنه‌گرایی

۱. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

* نویسنده مسئول: mossalanejad@ut.ac.ir

مقدمه

ژئوپلیتیک فرااستعماری را می‌توان نماد و نیروی کاتالیزور در جهت کنترل سیاست تغییر در نظام جهانی دانست. ترامپ تلاش دارد تا تغییر در سیاست جهانی را به گونه مرحله‌ای انجام دهد. روندهای شکل گرفته در رفتار بازیگران مؤثر نظام جهانی نشان می‌دهد که آنان نسبت به الگوهای تغییر نظم و امنیت جهانی واکنش نشان می‌دهند. در این فرایند، کشورهای اروپایی، روسیه، چین و بازیگران منطقه‌ای همانند ایران و ترکیه تمایلی به پذیرش سازوکارهای تغییر سلسله مراتبی الگوی رفتاری بازیگران در سیاست جهانی ندارند.

سیاست تغییر دونالد ترامپ براساس نشانه‌هایی از قدرت، ریسک‌پذیری و عبور از الگوهای سیاست جهانی حاصل می‌شود. در این روند، دونالد ترامپ از «سازوکارهای ساختارگریز» برای حداقل سازی تهدیدات بهره می‌گیرد. گام اول سیاست تهاجمی دونالد ترامپ معطوف به چالش ساختاری برای گروه‌های نئولیبرال در ساختار سیاسی و سیاست خارجی امریکا بوده است. گام دوم مربوط به شرایطی است که ترامپ تلاش دارد تا زمینه‌های تغییر مرحله‌ای را در سیاست جهانی به وجود آورد.

سیاست تغییر و دستور کار ترامپ در نظام جهانی مبتنی بر نشانه‌هایی از تهدید، تحقیر و خشم است. براساس پژوهش‌های انجام شده، ۸۰ درصد گزارش‌های خبری در مورد عملکرد یکصد روزه ترامپ منفی بوده است... هر هفته بدون استثنا دست‌کم ۷۰ درصد پوشش خبری مطبوعات در مورد دولت منفی بوده است... ترامپ در نخستین زمام‌داریش آشکارا تمایلات اقتدارگرایانه به نمایش گذاشت. به همین دلیل است که ترامپ در مراسم فارغ‌التحصیلان آکادمی گارد ساحلی آمریکا بیان داشت که با هیچ سیاست‌مداری در طول تاریخ ناعادلانه‌تر از من رفتار نشده است (لویتسکی و زیبلات، ۱۳۹۷: ۲۳۴).

بسیاری از رهبران سیاسی اروپا و برخی از دموکرات‌های آمریکایی به این موضوع اشاره دارند که تصور تهدید و انعطاف‌ناپذیری دونالد ترامپ، مشکلات امنیتی بیشتری را برای آینده آمریکا، محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل به وجود می‌آورد. ترامپ اعتقاد دارد که هیچ تضمینی برای صلح، قدرت و منافع آمریکا وجود ندارد، بنابراین کارگزاران

سیاست خارجی و تصمیم‌گیران امریکایی باید از اقدامات تهاجمی سایر کشورها جلوگیری به عمل آورند. الگوی رفتاری ترامپ می‌تواند چالش‌های جدیدی را برای سیاست امنیتی امریکا و حوزه‌های جهانی به وجود آورد. ترامپ از سازوکارهای تهاجم پرشدت علیه الگوهای ساختاری استفاده می‌کند.

دونالد ترامپ در زمره آن گروه از زمامداران امریکایی است که امنیت در ایالات متحده را تابعی از اقدامات تهاجمی، یکجانبه و توسعه‌طلبانه می‌داند. در نگرش ترامپ «هر چه از رشد بازااستد، شروع به گندیدن می‌کند». بیان چنین نگرشی به معنای آن است که امریکا باید هر روز خود را برای چالش جدید آماده کند. آمادگی برای مقابله با چالش‌های سیاسی جدید و نوظهور، مخاطرات امنیتی کمتری را برای امریکا ایجاد می‌کند. بنابراین بهترین راه برای حفاظت از منافع امریکا در نگرش ترامپ، نیل به افزایش قدرت و تحرک امنیتی خواهد بود. چنین فرآیندی زیرساخت‌های یکجانبه‌گرایی و توسعه حوزه جغرافیایی در قالب ژئوپلیتیک فرااستعماری را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

یکی دیگر از نشانه‌های اصلی ژئوپلیتیک فرااستعماری را می‌توان غلبه بر روندهای مبتنی بر بازدارندگی دانست. نادیده گرفتن بازدارندگی در عصر سلاح‌های هسته‌ای، مخاطرات امنیتی شدیدی برای کشورها ایجاد می‌کند. رقابت‌های هسته‌ای، چالش‌های امنیتی جدیدی را برای نظام جهانی ایجاد می‌کند. جورج بوش پسر نسبت به ضرورت‌های کنترل تسلیحاتی واکنش نشان داد. در حالی که باراک اوباما تلاش نمود تا شکل جدیدی از امنیت جهانی را در قالب کنترل تسلیحات پیگیری کند. در دوران دونالد ترامپ، کشورهای ایالات متحده، روسیه و چین در صدد گسترش برنامه‌های مدرن‌سازی قابلیت‌های هسته‌ای بوده و این امر امنیت جهانی را با چالش‌های بیشتری در آینده همراه می‌سازد (Tannenwald, 2018: 25).

۱. رهیافت ژئوپلیتیک فرااستعماری در سیاست‌گذاری امنیتی ترامپ

دولت‌های آمریکا در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی دارای رویکرد ژئوپلیتیکی بوده است. هاری ترومن از رهیافت ژئوپلیتیکی «قلب زمین» مکیندر بهره گرفت. نتیجه چنین رویکردی منجر به شکل‌گیری پیمان بروکسل در سال ۱۹۴۸ و پیمان ناتو در سال ۱۹۴۹



گردید. آیزنهاور نیز از رهیافت ژئوپلیتیکی «حاشیه سرزمینی» نیکولاس اسپایکمن بهره گرفت. براساس چنین رهیافتی زمینه برای شکل‌گیری پیمان بغداد، پیمان سیتو و سنتو فراهم شد. رویکرد ترومن و آیزنهاور بر ائتلاف‌های پایدار قرار داشت.

رهیافت ترامپ در حوزه سیاست خارجی و سیاست‌گذاری امنیتی با نشانه‌های «ژئوپلیتیک فرااستعماری» پیوند یافته است. تحول منطق کنش ژئوپلیتیکی از قرن ۱۹ و در چارچوب «ژئوپلیتیک استعماری» آغاز شد. هدف اصلی کارگزاران امنیتی قدرت‌های بزرگ از به کارگیری چنین الگویی را می‌توان «کنترل منابع» از طریق گسترش حوزه جغرافیایی دانست. چنین رویکردی در قرن ۲۰ تحت تأثیر قالب‌های مفهومی «ژئوپلیتیک کنترل» قرار گرفت. ژئوپلیتیک کنترل مبتنی بر ایدئولوژی‌های برتری‌طلبانه برخی از قدرت‌های بزرگ بوده که ماهیت اندیشه‌ای و ژئوپلیتیک پیدا کرده است.

رویکرد ژئوپلیتیکی ترامپ مبتنی بر ناکارآمدی الگوهای رفتار امنیتی دوران جنگ سرد تنظیم شده است. هم‌اکنون شکل جدیدی از موازنه قدرت در حال ظهور است. کشورهایی همانند چین و روسیه، از مزایای امنیت جهانی در راستای منافع خود استفاده می‌کنند. برخی از قدرت‌های نوظهور همانند برزیل و هند، از مزایای همکاری با آمریکا بهره گرفته درحالی‌که متناسب با مزایای خود به مسوولیت‌های امنیتی توجهی ندارند. در این فضا ایران و کره شمالی بیشترین چالش امنیتی را برای منافع و اهداف آمریکا ایجاد می‌کنند (Daalder and Lindsay, 2018: 40).

مناطق و کنش ژئوپلیتیکی در ساختار بعد از جنگ سرد سیر تکامل و تحول پیدا کرده است. مناطق ژئوپلیتیکی در روند شکل‌گیری اندیشه‌های راهبردی با نشانه‌هایی از رقابت و منازعه پیوند یافته است. نظریه‌پردازان ژئوپلیتیکی به این موضوع اشاره دارند که ژئوپلیتیک محصول زمان خود بوده و تعاریف مربوط به آن نیز براساس چنین نشانه‌هایی تقویت و تکامل پیدا می‌کند. به همان‌گونه‌ای که والش به این موضوع اشاره دارد که ژئوپلیتیک مطالعه مرکب از جغرافیای انسانی، سیاست و قدرت است که مبتنی بر قالب‌های رقابتی بازیگران شکل گرفته و تکامل پیدا کرده است (Walsh, 1944: 15).

سیاست‌گذاری امنیتی دونالد ترامپ مبتنی بر نشانه‌های کنش در شرایط گذار ساختاری نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. چگونگی واکنش ترامپ نسبت به نهادهای

بین‌المللی، کارگزاران اصلی سیاست جهانی و متحدین خود بدون توجه به ضرورت‌های ساختاری انجام می‌گیرد. چنین روندی بیانگر آن است که ترامپ تلاش دارد تا سیاست جهانی را براساس تغییرات بنیادین تعریف و بازتعریف نماید. بنابراین نشانه‌های سیاست‌گذاری امنیتی دونالد ترامپ را می‌توان براساس شاخص‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک تحلیل نمود. الگویی که معطوف به تحقق گذار از منطقه‌گرایی و نیل به ژئوپلیتیکی فرااستعماری خواهد بود.

ژئوپلیتیک فرااستعماری دونالد ترامپ نیز انعکاس دوران تاریخی جدیدی است که ساختارگرایی، موازنه قدرت و ائتلاف‌گرایی دوران پیشین مطلوبیت چندانی برای اهداف امنیتی آمریکا ایجاد نمی‌کند. بنابراین مقابله با تهدیدات و امنیت‌سازی را می‌توان محصول اصلی سیاست اقتصادی و راهبردی ترامپ دانست. ژئوپلیتیک فرااستعماری براساس تجربه و ایدئولوژی ترامپ شکل گرفته است. چنین مولفه‌هایی را می‌توان به‌عنوان بخشی از الگوهای سیاست امنیتی آمریکا در دوران موجود دانست.

۱-۱. ماریپج سعودی ناامنی در ژئوپلیتیک فرااستعماری ترامپ

تغییر در الگوهای سیاست خارجی نیازمند تبیین جدیدی از منافع و قدرت ملی کشورها است. شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی در نقاط عطف تاریخی دگرگون می‌شوند. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که باید از طریق رقابت‌های فشرده و بازتولید ائتلاف‌ها، شکل جدیدی از ساختار جهانی را براساس منافع راهبردی آمریکا تبیین نمود. باتوجه به نشانه‌های ژئوپلیتیک فرااستعماری، ضرورت‌های سیاست قدرت و امنیت در نگرش ترامپ، منجر به بازتولید ماریپج سعودی ناامنی منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود. محور اصلی سیاست امنیتی و راهبردی دونالد ترامپ بر اساس «مدیریت استراتژیک» شکل گرفته است. مدیریت استراتژیک محورهای اصلی سیاست رقابت برای کنترل بازار را ارائه می‌دهد.

واقعیت‌های ژئوپلیتیکی موجود بیانگر آن است که دونالد ترامپ سیاست‌های خود را در ضرورت‌های امنیتی و راهبردی دولت آمریکا تحمیل کرده است. یکی از دلایل شکل‌گیری چنین فرایندی را باید ضعف ساختار سیاسی آمریکا در مقابله با سیاست‌های

دونالد ترامپ دانست. ادبیات شعاری ترامپ، نمی‌تواند منافع ملی آمریکا را تأمین نماید. در چندین دهه گذشته نشانه‌هایی از اجماع بین گروه‌های رقیب آمریکا درباره سیاست خارجی وجود داشته است. چنین اجماعی را می‌توان در مورد انگاره ذهنی آمریکا و متحدان آن کشور مشاهده کرد. رقابت‌های ژئوپلیتیکی واشینگتن با متحدین منجر به چالش‌های امنیتی بیشتری در آینده سیاست خارجی ایالات متحده خواهد شد (Abrams, 2019: 49).

کاربرد سیاست قدرت در رفتار سیاسی و بین‌المللی دونالد ترامپ از این جهت اهمیت دارد که پوشش‌های روان‌شناختی لازم برای مازاد قدرت و یکجانبه‌گرایی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به هر میزان چرخه مازاد قدرت در سیاست خارجی ترامپ افزایش پیدا کند، زمینه برای افزایش تنش‌های بین‌المللی نیز به وجود می‌آید. ترامپ تصویری خصمانه و رقابت‌آمیز از سایر بازیگران دارد. ذهنیت ترامپ مبتنی بر «آنارشی موسع و همه‌جانبه» است. چنین نگرشی منجر به پیگیری اهداف ناسازگار در سیاست جهانی می‌شود. در این ارتباط، دولت ترامپ اداره نظارت بر «ضوابط اخلاقی دولت» را نادیده گرفت (لویتسکی و زیبلات، ۱۳۹۷: ۲۳۸).

۱-۲. گذار از موازنه به هژمونی در ژئوپلیتیک فرااستعماری ترامپ

هزینه‌های نظامی آمریکا در دوران دونالد ترامپ به میزان قابل توجهی افزایش یافت. اگرچه ترامپ در سخنان انتخاباتی خود بر کاهش هزینه‌های نظامی تأکید می‌کرد، اما هزینه نظامی ۱۹-۲۰۱۸ بالغ بر ۷۰۰ میلیارد دلار گردیده است. «مشابه چنین الگویی را جورج بوش پسر به کار گرفت. بوش دوم در مبارزه انتخاباتی برای ورود به کاخ سفید از نقش کمتر آمریکا در کل جهان صحبت می‌کرد... رعد و برق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، این حرف‌ها را به عکس خود تبدیل کرد. به طوری که دولت جمهوری خواه مظهر قاطعیت و نیروهای مسلح آمریکا آماده تجاوز و تحمیل سیاست‌ها براساس اراده رئیس‌جمهور گردید» (اندرسون، ۱۳۹۷: ۱۴۷).

هرگونه رقابت ژئوپلیتیکی مبتنی بر نشانه‌های رقابت و موازنه خواهد بود. دونالد ترامپ از مفهوم برتری و سلطه آمریکا در تبیین ژئوپلیتیک فرااستعماری بهره گرفت. الگوی رفتاری دونالد ترامپ را می‌توان به‌عنوان بخشی از مؤلفه‌ها و نشانه‌ها و نشانگان آمریکا به سیاست جهانی دانست. چنین فرآیندی به‌گونه اجتناب‌ناپذیر تأثیر خود را بر روندهای سیاسی و سیاست خارجی آمریکا به‌جا خواهد گذاشت. الگوی رفتاری آمریکا در دوران ترامپ، شکل جدیدی از موازنه را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد که با الگوهای کنش رقابتی دوران گذشته تفاوت‌های مشهودی دارد. چگونگی واکنش کشورهای چین و روسیه در برابر سیاست آمریکا را باید بخشی از واکنش جهانی نسبت به سیاست تهاجمی ترامپ دانست.

عموماً رقابت‌های ژئوپلیتیکی توسط کشورها برای کنترل منابع فضایی حاصل می‌شود. منابع فضایی دارای نشانه‌های مادی و معنوی است. بنابراین رقابت ژئوپلیتیکی می‌تواند شکل جدیدی از نفوذ و سلطه را در محیط نظام جهانی شکل دهد. فلسفه قانون رقابت استیلا و برتری در از طریق بهره‌گیری از فرصت‌ها حاصل می‌شود. فرصت‌هایی که مبتنی بر تلاش کشورها در جهت حداکثرسازی قدرت بوده و انعکاس تلاش پایان‌ناپذیر بازیگرانی است که امنیت خود را در رقابت ژئوپلیتیکی، گسترش منافع و برتری محیطی می‌دانند (احمدی، بدیعی و حیدری، ۱۳۹۶: ۵۹).

محور اصلی ژئوپلیتیک فرااستعماری را باید در سیاست قدرت بی‌محابا و فراکنترل دونالد ترامپ دانست. اسناد امنیت ملی آمریکا نشان می‌دهد که ترامپ از تمامی قالب‌های ادراکی و تحلیلی خود برای حداکثرسازی معادله قدرت در محیط پیرامون بهره گرفته است. اندیشه ژئوپلیتیک فرااستعماری ترامپ در ارتباط با متحدین اروپایی، بازیگران قدرتمند نظام جهانی همانند روسیه و چین شکل گرفته و این امر تأثیر خود را در الگوهای کنش ارتباطی قدرت‌های بزرگ به جا می‌گذارد.

براساس اندیشه‌های مربوط به ژئوپلیتیک فرااستعماری، مفهوم «اول آمریکا» به معنای تنظیم سیاست قدرت برای حداقل‌سازی تهدیدات امنیتی سایر کشورها در برابر آمریکا تلقی می‌شود. تحقق چنین اهدافی، نیازمند بکارگیری «راهبردهایی برای بقاء» خواهد بود. راهبرد بقاء نیازمند آن است که ایالات متحده به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ

جهانی دارای «اندیشه و کنش تهاجمی» باشد. اندیشه تهاجمی بر اساس هژمونی منطقه‌ای، افزایش سرقت، قدرت نظامی و برتری هسته‌ای حاصل می‌شود. ترامپ بر اندیشه‌های کنش تهاجمی مرشایمر واقف است (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۱۴۵).

۱-۳. کنش تهاجمی در ژئوپلیتیک فرااستعماری ترامپ

ژئوپلیتیک فرااستعماری بر کنترل، مقابله و حقانیت تأکید دارد. ترامپ درصدد برآمد تا شکل جدیدی از الگوهای کنش سیاسی و راهبردی آمریکا را در دستور کار قرار دهد. در ژئوپلیتیک فرااستعماری، هرگونه رقابت باید به پیروزی منجر شود. ترامپ به مطلوبیت‌های ملموس توجه دارد. در چنین نگرشی، سیاست‌های فرسایشی کاربرد چندانی نخواهد داشت. ادبیات ژئوپلیتیکی، چگونگی فضای رقابتی در محیط‌های مختلف را منعکس می‌سازد. اگرچه ماهیت رقابت ژئوپلیتیکی با نشانه‌هایی از تعارض و رویارویی همراه است، اما دونالد ترامپ تلاش نمود تا شکل جدیدی از سیاست امنیتی را پیگیری کند که معطوف به مشارکت فرااستعماری با متحدین بوده و براساس چنین رویکردی تلاش می‌کند تا ابعاد جدیدی از قدرت را سازماندهی کند.

دونالد ترامپ به این موضوع اشاره دارد که هزینه‌های نظامی و امنیتی آمریکا با نیازهای راهبردی آن کشور هماهنگی ندارد. بنابراین متحدین باید سیاست امنیتی خود را با آمریکا هماهنگ نموده و هزینه‌های بیشتری را مورد پذیرش قرار دهند. کشورهای عضو ناتو باید دو درصد تولید ناخالص داخلی خود تا سال ۲۰۲۵ را صرف هزینه‌های نظامی نمایند. فشار سیاسی ترامپ بر متحدین خود را باید تلاشی سازنده در جهت تنظیم امنیت جهانی در دوران آینده دانست. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که هیچ ائتلافی دائمی نخواهد بود. اگر کشورهای اروپایی و متحدین آمریکا تمایلی به مشارکت امنیتی با ایالات متحده ندارند، طبعاً می‌توانند از آن فاصله بگیرند (Daalder and Lindsay, 2018: 38).

در کنش تهاجمی مورد نظر جان مرشایمر، کشورهایی که در زمره قدرت‌های بزرگ قرار دارند، می‌بایست از سازوکارهای تهاجمی استفاده نمایند. سازوکارهای تهاجمی در اندیشه دونالد ترامپ معطوف به الگوهای همانند: جنگ، ارباب، اخاذی، کشتار و

خونریزی، برقراری موازنه، جنگ‌های نیابتی و دام‌هایی برای درگیری نظامی سایر رقبا می‌باشد. هر یک از الگوهای یاد شده را دونالد ترامپ در ارتباط با کشور خاصی در دستور کار قرار خواهد داد.

هیچ یک از الگوهای یاد شده معطوف به مشارکت و یا بازی برد - برد محسوب نمی‌شود. بازی برد - برد هیچ‌گونه جایگاهی در اندیشه قدرت‌های بزرگ و یا سیاست قدرت ندارد. بهره‌گیری از چنین مفهومی را می‌توان به‌عنوان بخشی از تلاش برای تأیید دانست. ترامپ همچنین از انگیزه لازم برای تغییر سیاست‌های مرحله‌ای خود برخوردار است. مفهومی که از آن به‌عنوان «سیاست تغییر» و یا «الگوی نان به نرخ روز خوردن» تعبیر می‌شود. چنین الگویی می‌تواند زمینه‌های لازم برای بهره‌گیری از سیاست تغییر را به‌وجود آورد.

نشانه‌های «هراس‌هابزی» در اندیشه و سیاست ترامپ موج می‌زند. به همین دلیل از سازوکارها و ابزارهایی استفاده می‌کند که از ابتکار عمل لازم برای مدیریت بحران برخوردار باشد. باورهای ترامپ، مارپیچ صعودی نظامی‌گری در خاورمیانه، بحران آسیای شرقی و نگرانی در اروپا را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. سیاست امنیتی ترامپ مبتنی بر هشدار برای نهادهایی است که از قابلیت لازم برای اعمال محدودیت علیه سایر بازیگران دارند. پوشش‌های روان‌شناختی سیاست تهدید منجر به کاهش سازگاری ترامپ با سایر بازیگران و اعمال الگوهای ذیل می‌شود. هر یک از الگوهای ذیل را می‌توان بخشی از سیاست راهبردی دونالد ترامپ برای ارتقاء قدرت امریکا و کاهش ضریب امنیتی بازیگران رقیب دانست.

رویکرد ژئوپلیتیکی دونالد ترامپ، نگرانی‌های زیادی را برای دوستان و متحدان واشینگتن به وجود آورده است. الگوی رفتاری بسیاری از کشورهای اروپایی، ژاپن، کره جنوبی و حتی کانادا در حوزه‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی با سیاست‌های ترامپ متفاوت است. هر یک از کشورهای یادشده، تلاش دارند تا الگوهای متفاوتی با اهداف امنیتی ترامپ را پیگیری نمایند. کشورهای اروپایی می‌بایست اراده بیشتری برای مشارکت در نظم و امنیت جهانی ایفا نمایند. ترامپ اصلی‌ترین مخالف نهادهای جهانی همانند

سازمان تجارت جهانی بوده و تلاش نمود تا الگوی کنش امنیت منطقه‌ای خود در نفتا را ترمیم و اصلاح نماید (Daalder and Lindsay, 2018: 41).

۲. ژئوپلیتیک فرااستعماری و اقتصاد بین‌الملل

دونالد ترامپ در زمره آن گروه از رؤسای جمهور آمریکا محسوب می‌شود که مدل ژئوپلیتیکی خود در سیاست‌گذاری امنیتی را با نشانه‌های ژئواکونومیک پیوند داده است. کنترل محیط پیرامون براساس مؤلفه‌های اقتصادی بخشی از ضرورت‌های سیاست امنیتی آمریکا در دوران ترامپ محسوب می‌شود. به همین دلیل است که ترامپ تلاش دارد تا پایه‌های ائتلاف استراتژیک و راهبردی خود را براساس بازتعریف همکاری‌های چندجانبه، حضور نظامی و چگونگی تعامل با متحدین قدیم تعریف نماید.

بررسی رویکرد مقایسه‌ای امنیت ملی آمریکا در دوران ترامپ و اواما نشان می‌دهد که رویکرد ژئوپلیتیکی باراک اواما مبتنی بر نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی بوده است. چندجانبه‌گرایی باراک اواما مبتنی بر مشارکت متحدین خود در روند مدیریت بحران‌های منطقه‌ای بوده است. ترامپ توانست شکل جدیدی از سیاست امنیتی را بازتولید نموده که زیرساخت‌های قدرت چالشی در دوران جدید را شکل می‌دهد. ایالات متحده در دوران بعد از جنگ سرد، بخشی از الگوهای دوران گذشته خود را در راستای گسترش همکاری‌های اقتصادی، تقویت روابط دفاعی و مانورهای نظامی چندجانبه با متحدین در دستور کار قرار داده است (قهرمانی، ۱۳۹۶: ۱۵۱).

۱-۲. تحریم‌های اقتصادی در ژئواکونومی ترامپ

هرگونه سیاست‌گذاری امنیتی، پیوند همه‌جانبه‌ای با شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومی دارد. واقعیت‌های ژئوپلیتیک فرااستعماری دونالد ترامپ نشانه‌هایی از پیوند مؤلفه‌های اقتصادی و سیاسی در حوزه امنیتی را منعکس می‌سازد. ژئواکونومی ترامپ مبتنی بر نشانه‌هایی از سیاست اجبار خواهد بود. شکل‌های مختلفی از سیاست اجبار در الگوی امنیتی دونالد ترامپ مشاهده می‌شود. تغییر در برخی از قراردادهای منطقه‌ای را می‌توان نشانه‌ای از دیپلماسی اجبار دانست. خروج دونالد ترامپ از برنامه جامع اقدام مشترک و تلاش برای اعمال محدودیت‌های جدید را باید به‌عنوان یکی دیگر از نشانه‌های

اصولی ژئوپلیتیک فرااستعماری دانست. الگویی که مبتنی بر نشانه‌های ژئواکونومیک خواهد بود.

فشارهای امنیتی ترامپ و مایکل پومپئو در ارتباط با ایران را می‌توان در قالب ژئوپلیتیک فرااستعماری تبیین نمود. پومپئو با انتشار مقاله‌ای در ضرورت مواجهه با ایران به این موضوع اشاره دارد که با پایان جنگ سرد، شکل جدیدی از سیاست امنیتی آمریکا در برخورد با چالش‌های محیط منطقه‌ای را به‌وجود آورد. جورج بوش پدر درصدد بود تا «نظم نوین جهانی» را سازمانی‌دهی کند. در سال‌های قرن ۲۱ زمینه برای ظهور چالش‌های جدیدی در برابر سیاست و امنیت ملی آمریکا به وجود آمد. ظهور القاعده، مجرمان سایبری و سایر بازیگران خطرناک را می‌توان در زمره تهدیدات امنیتی آمریکا دانست. چالش‌های اجتماعی در کشورهای مختلف منجر به نقش‌یابی «دولت‌های سرکش و یاغی» گردید. دولت آمریکا ناچار است تا در چنین شرایطی از ارزش‌های اجتماعی، آزادی‌های سیاسی، امنیت جامعه و شرکای خود در نظام جهانی حمایت کند (Pompeo, 2018: 31).

تحریم اقتصادی را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازوکارهای اعمال محدودیت علیه سایر بازیگران در چارچوب قدرت نرم دانست. هم‌اکنون وزارت خزانه‌داری ایالات متحده محور اصلی فعالیت خود را برای محدودسازی قدرت سایر کشورها از جمله ایران به کار گرفته است. تحریم‌های اقتصادی معمولاً عبارت‌اند از محدودیت در واردات یا صادرات بعضی یا تمامی کالاها از یک کشور. محدودیت‌های واردات نسبت به محدودیت‌های صادرات اثربخشی بیشتری دارند زیرا تحریم واردات باعث می‌شود که کشور مورد تحریم نتواند مایحتاج خود را تأمین کند.

محدودیت‌های صادرات نه تنها محدودیت بر صادرات کالاها را مورد تحریم ایجاد می‌کند، بلکه زمینه کاهش انگیزه مشارکت سایر شرکت‌ها و کشورها با چنین بازیگرانی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. تحریم‌های تجاری می‌تواند باعث مشکلات گسترده اقتصادی شود: از جمله از دست دادن فرصت‌های شغلی، تورم، سهمیه‌بندی و کاهش استانداردهای زندگی. با این حال، وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی همیشه منجر به فشار سیاسی بر دولت یک کشور نمی‌شود.

کارگزاران سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا به این موضوع اشاره داشتند که ادامه تحریم ایران، کوبا و کره شمالی، بیشترین مازاد برای تغییر در سیاست راهبردی این‌گونه

کشورها را به وجود می‌آورد. در نگرش مقام‌های امنیتی و راهبردی امریکا، اقتصاد کره شمالی یک قطار ویران شده است و علت آن تحریم‌های شدید بر علیه این کشور است. تغییر در الگوی رفتاری کره شمالی را می‌توان به عنوان بخشی از سازوکارهای سیاست قدرت از طریق اعمال تحریم اقتصادی دانست. هرگونه سیاست اقتصادی برای محدودسازی قدرت راهبردی ایران و برخی دیگر از کشورهای منطقه‌ای ماهیت راهبردی داشته که براساس سازوکارهای اقتصادی تنظیم و اجرا می‌شود.

هدف اصلی ترامپ از به‌کارگیری چنین فرایندی را می‌توان دستیابی به مزیت نسبی برای مقابله با کشورهای خاص همانند ایران دانست. وقتی که دونالد ترامپ در مورد تهدیدات منطقه‌ای خاورمیانه صحبت می‌کند، محور اصلی سیاست و برنامه‌ریزی خود را مقابله با ایران و داعش قرار داده است. از کشورهای حامی می‌کند که با سیاست منطقه‌ای ایران مخالفت دارند. کشورهای همانند عربستان و اسرائیل، مسیرهای پرمخاطره‌ای را در برابر ترامپ قرار داده‌اند. ترامپ بیش از آنکه به منافع ملی آمریکا توجه کند، تلاش دارد تا خود را با اهداف و سیاست‌های منطقه‌ای عربستان و اسرائیل هماهنگ سازد (Karlín and Cafman Wittes, 2019: 42).

۲-۲. عبور از موازنه راهبردی در ژئواکونومی فرااستعماری

تحریم‌های یک‌جانبه امریکا بر علیه کوبا و ایران در طول ۴۰ سال گذشته باعث باقی ماندن خصومت‌ها بین این کشورها و امریکا شده درحالی‌که نظام‌های سیاسی این‌گونه کشورها همچنان پابرجا مانده‌اند. تحریم‌های مالی مانند سلاح‌های هدایت‌شونده عمل می‌کنند، به طوری که می‌توانند افراد خاصی در روسیه، کره شمالی یا ایران را هدف‌گیری کنند. تحریم‌های مالی تا حدی در مورد ایران مؤثر بوده‌اند، درحالی‌که تأثیر این اقدامات بر رفتار روسیه چندان روشن نیست. چنین تحریم‌های مالی به این دلیل امکان اعمال دارند که امریکا توانسته قابلیت‌های خود را ارتقاء دهد.

الگوی کنش امنیتی در دوران دونالد ترامپ عمدتاً ماهیت چالش‌برانگیز داشته است. کشورهای اروپایی که در چارچوب پیمان آتلانتیک شمالی با آمریکا مشارکت دارند، تمایلی به پرداخت هزینه‌های امنیتی خود ندارند. دونالد ترامپ همکاری‌های امنیتی بیشتری را با متحدان آسیایی در مقایسه با کشورهای اروپایی به انجام رسانده است.

متحدین آمریکا باید به این موضوع واقف باشند که بخشی از سربازان و نیروهای نظامی ایالات متحده در حوزه‌های بحرانی جان خود را از دست داده‌اند. (Daalder and Lindsay, 2018: 39).

واقعیت‌های موجود بیانگر آن است که تحریم‌های تجاری ایران، کوبا و کره شمالی می‌تواند تولید داخلی یا دسترسی به محصولات یا بازارهای کشورهای دیگر را کاهش دهد. خروج ترامپ از برجام منجر به ظهور واکنش‌های شدید و فراگیر علیه سیاست راهبردی آمریکا شده است. بسیاری از کشورها تمایلی به پذیرش الگو و سازوکارهای مبتنی بر تحریم اقتصادی ایران نشان نمی‌دهند. هرگونه مشارکت بین‌المللی گسترده به سختی قابل اعمال و ادامه است. کشورهایی که از تحریم‌ها پیروی نمی‌کنند، می‌توانند از منافع اقتصادی زیادی به صورت واردات کالا به قیمت ارزان و فروش محصولات به قیمت بالا بهره بگیرند.

روندهای ژئورنالیستی امنیت محور ترامپ در نقطه مقابل سازوکارهای ژئولبرالی اوباما و کری محسوب می‌شود. الگوهای رفتاری تیم سیاست خارجی و راهبردی ترامپ معطوف به نشانه‌هایی از نظامی‌گری است. نظامی‌گری زیربنای کنش راهبردی گروه‌های محافظه‌کار در سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود. اگر چه ترامپ در اولین سخنرانی جشن پیروزی خود به این موضوع تأکید داشت که آمریکا باید بخشی از هزینه‌های نظامی خود را در حوزه اقتصادی به کار گیرد، اما واقعیت آن است که اقتصاد آمریکا با روندهای مبتنی بر نظامی‌گری رشد بیشتر و مؤثرتری داشته است (Patrik, 2017: 71).

تحریم‌های مالی می‌تواند تأثیری نابودکننده بر بازارهای سرمایه داشته باشد زیرا این بازارها گریزانند از عدم اطمینان، ریسک و مداخله دولت برای دلایل غیراقتصادی. این پدیده در مورد روسیه صدق می‌کند. در مورد روسیه، تمامی وام‌های اعطا شده توسط بانک‌های امریکایی، سوئیسی و اروپایی از زمان اعمال تحریم‌های محدود بر علیه بعضی نهادهای روسی به شدت کاهش یافته است. فراتر از انتظارات در مورد نتایج تحریم‌های امریکا و اتحادیه اروپا، روسیه تبدیل به یک جزامی مالی شده است (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۱۷۴).

بانک‌های بین‌المللی از سال ۲۰۱۴ به بعد از اعطای وام به بخش‌های اقتصادی روسیه که مورد هدف تحریم‌ها قرار گرفته‌اند، امتناع می‌کنند. در اثر افزایش هزینه‌های سرمایه‌ای

شرکت‌های روسی، معاملات این شرکت‌ها ملغی شده‌اند. افت تولید و افزایش نرخ‌های بهره در روسیه باعث افزایش تورم در این کشور می‌شود. اگرچه روسیه دارای ذخایر ارزی فراگیری بوده اما این ذخایر بعد از تحریم‌های اقتصادی آمریکا، در حال کاهش است. اقتصاد روسیه وابستگی زیادی به بازارهای مالی، بانکی و پولی جهان دارد. این وابستگی از ۱۹۹۸ به ۶۰۰ میلیارد دلار رسیده است. با بسته شدن درهای تجارت با آمریکا و اروپا به سوی روسیه و بدتر شدن شرایط اقتصادی این کشور، سرمایه‌های روسی در حال خروج از کشور هستند. رقابت‌های روسیه و آمریکا بخشی از آینده شکل‌بندی‌های امنیت بین‌الملل را در دوران دونالد ترامپ به وجود می‌آورد (Rumer & Others, 2017: 16).

سرمایه‌گذاری در اقتصاد روسیه که پیش از تحریم‌ها نیز کفاف نیازها را نمی‌داد، پس از تحریم‌ها به شدت کاهش یافته است. روسیه نمونه خوبی از توانایی آمریکا و شرکای آن برای اعمال تحریم‌های مالی مؤثر است. آمریکا در چارچوب همکاری نزدیک با شرکا، قابلیت بالایی برای رهگیری پولی و مالی روسیه داشته و از این طریق قادر به اعمال محدودیت‌های گسترده علیه روسیه خواهد بود. چنین فرایندی بر اساس ترکیبی از اتهامات، توجیحات اخلاقی و الگوهای سیاسی اعمال شده است.

واقعیت‌های ژئوپلیتیک فرااستعماری بیانگر آن است که دونالد ترامپ تمایلی به مدیریت روندهای امنیتی در محیط پیرامونی ندارد. نشانه‌هایی از جنگ سرد را می‌توان در برابر الگوهای کنش هژمونیک آمریکا مشاهده کرد. درحالی‌که موازنه‌گرایی و ساختار دوقطبی، ثبات و امنیت بیشتری را برای آمریکا ایجاد می‌کرد. آمریکا نباید موازنه بین نظامی‌گری و دیپلماسی را در حوزه‌های منطقه‌ای فراموش نماید. چنین سیاستی، چالش‌های خاص خود را برای آینده امنیت ملی آمریکا ایجاد می‌کند (Xuetong, 2019: 36).

چین دارای ظرفیت بالایی برای تأمین اعتبار و همچنین جذب اعتبار است. منع کردن بانک‌های آمریکایی از کار با چین می‌تواند برای بانک‌های آمریکایی هزینه بیشتری داشته باشد. با این توضیحات، قطع همکاری چین با سیستم بانک‌داری جهانی به همان میزان قطع کردن این کشور از تجارت جهانی مشکل بوده و احتمالاً غیرممکن است. نظریه‌پردازان آمریکایی به این موضوع اشاره دارند که سیاست تهاجمی ترامپ چالش‌های ژئوپلیتیکی در آسیای جنوب غربی را تشدید می‌کند. بنابراین ژئوپلیتیک فرااستعماری و

الگوهای یکجانبه ترامپ به همان میزان که علیه چین می‌تواند مؤثر باشد، می‌تواند در عین حال برای اقتصادی جهانی زیان‌بار باشد.

۳. نشانه‌های ژئوپلیتیک فرااستعماری در سیاست جهانی

سیاست‌گذاری امنیتی دونالد ترامپ در قالب ژئوپلیتیک فرااستعماری، تأثیر قابل توجهی بر سیاست جهانی به جا گذاشته است. ژئوپلیتیک فرااستعماری زیرساخت‌های لازم برای نشانه‌هایی از جنگ، خشونت و بیوپالیتیک را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. براساس چنین رویکردی، قدرت‌های بزرگ از انگیزه بیشتری برای مقابله با کشورهای منطقه‌ای برخوردار خواهند بود. محور اصلی سیاست ترامپ در ژئوپلیتیک فرااستعماری را رقابت‌هایی منعکس می‌سازد که معادله قدرت آن را بازتولید کرده است.

ترامپ از سازوکارهای ژئوپلیتیک فرااستعماری برای گذار از ژئوپلیتیک انتقادی بهره گرفت. ژئوپلیتیک انتقادی تلاش داشت تا مفاهیمی همانند فرهنگ، هویت، مقاومت و جنسیت را در سیاست خارجی و الگوی رفتار راهبردی کشورهای مختلف تبیین نماید. شاید بتوان به این موضوع اشاره داشت که چنین رویکردی بخشی از رهیافت‌های پساستعمارگرایی است که نیازمند بازنمایی سیاست‌های فضایی در نظام جهانی است. طبیعی است که چنین فرآیندی نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای قدرت و نهادهایی است که می‌تواند شکل جدیدی از معادله قدرت و امنیت را بازتولید کند (Dalby, 2010: 281).

۳-۱. عبور از موازنه در ژئوپلیتیک فرااستعماری

ساختار نظام بین‌الملل براساس نشانه‌هایی از موازنه و رقابت قرار دارد. هر یک از مؤلفه‌های یادشده نشان می‌دهد که چگونه می‌توان شکل جدیدی از معادله قدرت را تنظیم نمود. از آنجایی که موازنه قدرت براساس نشانه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی شکل می‌گیرد، بنابراین در ژئوپلیتیک فرااستعماری نیز نشانه‌های عبور از موازنه‌گرایی راهبردی وجود خواهد داشت. عبور از موازنه بخش اجتناب‌ناپذیر سیاست امنیتی دونالد ترامپ محسوب می‌شود. یکی از دلایل اصلی اختلاف با جیمز متیس را می‌توان در ارتباط با درک متفاوت از مخاطرات عبور از موازنه‌گرایی دانست.



هزینه‌های رقابت تسلیحاتی برای تمامی قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای گسترده خواهد بود. ایالات متحده در دوران جنگ سرد از طریق بازدارندگی و سیاست‌های راهبردی عقلانی که منجر به سازوکارهای مربوط به کنترل تسلیحات گردید، حداقل ۵ هزار میلیارد دلار صرفه‌جویی کرده است. سیاست‌های دونالد ترامپ می‌تواند منجر به «اشاعه هسته‌ای» در حوزه منطقه‌ای و رقابت‌های بین‌المللی گردد. این امر هزینه‌های اقتصادی بیشتری برای آمریکا ایجاد می‌کند. سیاست‌های آمریکا در برخورد با ایران، عراق و کره شمالی، هزینه‌های زیادی را برای آمریکا ایجاد کرده است. ترامپ نیز همانند جورج بوش پسر تلاش دارد تا از الگوهای «کنش پیشدستانه» در برخورد با محیط منطقه‌ای استفاده کند. (Mueller, 2018: 17).

کشورهایی که در فضای محدودسازی راهبردی قرار می‌گیرند عموماً با اقدامات تنبیهی همانند تحریم تسلیحاتی و تکنولوژیک نیز روبرو می‌شوند. چنین الگویی از تحریم‌ها در سیاست خارجی و امنیتی دونالد ترامپ در حال گسترش است. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که تحریم‌های تسلیحاتی تکنولوژیک عموماً مانع از دسترسی نیروهای متخاصم به تسلیحات نظامی یا تکنولوژیک خواهد شد. قابلیت تسلیحاتی و تکنولوژیک، تأثیر مستقیم خود را بر قابلیت نظامی و راهبردی کشورها به جا می‌گذارد.

در این ارتباط می‌توان به محدودیت‌هایی در حوزه کنترل مواد، سیستم‌های ثانویه و تکنیک‌های ساخت سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی کشورها اشاره داشت. نتایج به دست آمده از تحریم‌های تسلیحاتی و تکنولوژیک برای کشورهای مختلف، اثرات غیرهمسان و متفاوتی خواهد داشت. ارتقاء قابلیت‌های نظامی کشورها عموماً نیازمند ابزارهای صنعتی و تکنولوژیک می‌باشند. تکنولوژی‌های اطلاعاتی از طریق بازارهای جهانی، شرکت‌های تحقیقات و توسعه به وجود می‌آید. شرکت‌هایی که از آنان به‌عنوان مجموعه‌های دانش‌بنیان یاد می‌شود.

بسیاری از نظریه‌پردازان موضوعات راهبردی به این موضوع اشاره دارند که منع چین از دسترسی به تکنولوژی‌های اطلاعاتی که برای قابلیت‌های نظامی حائز اهمیت است، می‌تواند بسیار جاه‌طلبانه و غیرواقع‌بینانه باشد. تحریم تکنولوژیک و اقتصادی چین توسط آمریکا در بهترین شرایط می‌توان دسترسی به سیستم‌های نظامی یا بعضی از قطعات خاص و تک کاربردی را محدود سازد. با این حال، برخلاف بایکوت مالی، اگر یکی از

تأمین‌کنندگان اصلی سلاح از تحریم‌ها پیروی نکنند، این تحریم‌ها با شکست روبرو خواهند شد. تحریم تسلیحاتی کشورهای همانند ایران آثار خود را در فضای سیاست بین‌الملل نیز به‌جا می‌گذارد. فشارهای سیاسی و امنیتی آمریکا علیه کشورهای اروپایی در ارتباط با «سازوکارهای ویژه مبادله مالی» موسوم به SPV بیانگر این نکته است که معادله قدرت در سیاست امنیتی آمریکا صرفاً کشورهای پیرامونی را دربرنمی‌گیرد. برخی از قدرت‌های بزرگ و کشورهای فرااستعماری نیز در معرض مخاطرات و محدودیت‌هایی هستند که دونالد ترامپ در ارتباط با ژئوپلیتیک فرااستعماری آن را سازماندهی می‌کند.

در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، روندهای سیاست‌گذاری امنیتی با اندیشه‌های «پل‌کندی» و «برودی» فاصله زیادی پیدا کرده است. کندی بر ضرورت موازنه‌گرایی و برودی نیاز آمریکا به بازدارندگی را حمایت و تشویق می‌کردند. هر یک از دو مؤلفه یاد شده می‌تواند منجر به محاسبه عقلانی سایر کشورها در مورد الگوهای کنش سیاسی و امنیتی گردد. روندهای امنیت‌سازی با مدل عقلانی از این جهت اهمیت دارد که هر یک از بازیگران می‌توانند نسبت به هزینه‌ها، منافع و میزان ریسک‌پذیری خود وقوف داشته باشند (Krepinevich Jr, 2019: 40).

۲-۳. مهار و محدودسازی بازیگران منطقه‌ای

سازوکارهای کنش راهبردی دونالد ترامپ در ژئوپلیتیک فرااستعماری ماهیت فراگیر و چندجانبه دارد. چنین رویکردی می‌تواند چالش‌های امنیتی جدیدی برای کشورهای منطقه‌ای ایجاد کند. یکی از دلایل اصلی اثربخشی محدود تحریم‌های تسلیحاتی آن است که تأمین‌کنندگان اسلحه در سطح جهانی بسیارند و دو مورد از آن‌ها چین و روسیه نقش مؤثری در بازار اسلحه جهانی ایفا می‌کنند. تحریم تسلیحاتی از این جهت امکان‌پذیر است که بسیاری از سیستم‌های نظامی پیشرفته توسط آمریکا و شرکای آن همانند انگلستان، فرانسه و آلمان تولید می‌شوند. بنابراین کشورهای تحریم شده گزینه‌های جایگزین محدودی در اختیار خواهند داشت.

جمهوری اسلامی ایران به این دلیل توانست موقعیت خود را در محیط منطقه‌ای تثبیت نماید که از سازوکارهای مربوط به خودکفایی و خوداتکایی استفاده نمود. خرید تسلیحاتی ایران از روسیه و چین، بخشی از نیازهای حوزه راهبردی جمهوری اسلامی را تأمین نموده

است. روسیه دارای صنعت دفاعی بزرگ و تا حدی تاریخ گذشته است و چین در حال افزایش توانایی خود برای تولید سیستم‌های نظامی پیچیده و پیشرفته است. به همین دلیل است که بخشی از تحریم‌های تسلیحاتی ایران توسط کشورهای همانند چین و روسیه ترمیم گردیده است. کشورهای یاد شده نیازهای راهبردی سایر کشورهایی که در معرض تحریم قرار می‌گیرند را نیز تأمین می‌نمایند (Rumer & Others, 2017: 28).

اگر کشورهایی که در معرض تحریم‌های اقتصادی، تکنولوژیک و تسلیحاتی قرار می‌گیرند، از قابلیت‌های لازم برای ارتقاء خودکفایی برخوردار باشند، در آن شرایط آنان تلاش می‌کنند تا به ابزارها و قابلیت‌هایی دسترسی پیدا کنند که امکان نقش‌یابی آنان در سیاست جهانی را افزایش دهد. کشورهایی همانند ایران در زمره واحدهای منطقه‌ای بوده که از طریق مشارکت با برخی از کشورها، صرفاً بخشی از نیازهای تسلیحاتی خود را تأمین نموده است. امریکا تلاش دارد تا موقعیت ایران در سیاست منطقه‌ای را کاهش دهد. چنین فرایندی، بخشی از سیاست امنیتی اسرائیل و کشورهای منطقه‌ای نیز محسوب می‌شود.

ترامپ تلاش دارد تا سازوکارهای جدیدی برای کنترل قیمت انرژی در سیاست جهانی را در دستور کار قرار دهد. در این فرآیند، اقتصاد کشورهایی همانند ایران و روسیه با چالش روبرو خواهد شد. چنین کشورهایی عموماً از قابلیت لازم برای بهینه‌سازی موقعیت خود از طریق بکارگیری منابع اقتصادی را دارا می‌باشند. توسعه اقتصادی و راهبردی ایران تابعی از قابلیت‌های ساختاری است که منجر به ارتقاء بهره‌برداری از منابع انرژی گردیده است.

بسیاری از نظریه‌پردازان موضوعات راهبردی آمریکا ژئوپلیتیک فرااستعماری دونالد ترامپ را مبنای اصلی مخاطرات امنیتی در آینده می‌دانند. آنان بر این اعتقادند که اگر سیاست جهانی قابلیت لازم برای کنترل الگوهای رفتاری دونالد ترامپ را ندارد، در آن شرایط کنگره می‌بایست نقش موثرتری در کنترل سیاست‌های امنیتی دونالد ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور فراساختاری آمریکا ایفا نماید. الگوی رفتاری و نقش راهبردی ترامپ در مناطق ژئوپلیتیکی با ضرورت‌های منافع ملی و ارزش‌های راهبردی آمریکا مغایرت دارد. این امر می‌تواند خطرات زیادی را برای آینده کشور ایجاد کند. نقش دموکرات‌ها در مجلس نمایندگان آمریکا از این جهت اهمیت دارد که آن‌ها می‌توانند امنیت ملی

ایالات متحده را براساس مسیر قانونی، عقلانی و حقوقی راهنما باشند (McKeon and Tess, 2019: 45).

۳-۳. تحرک عملیاتی پایگاه‌های نظامی آمریکا

قدرت دریایی آمریکا یکی از ابزارهای تأثیرگذار بر سیاست منطقه‌ای این کشور می‌شود. آمریکا همواره تلاش داشته تا زمینه ارتقاء قدرت دریایی خود را به وجود آورد. راهبرد دریایی آلفرد ماهان، تأثیر خود را بر جایگاه قدرت نیروی دریایی آمریکا به جا گذاشته است. در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، نیروی دریایی آمریکا این قابلیت را پیدا کرده تا با هر نوع تهدید نظامی از طریق دریا پاسخ دهد. قدرت دریایی آمریکا زمینه گسترش پایگاه‌های نظامی را در حوزه مختلف جغرافیایی به وجود آورده است.

پایگاه‌های نظامی آمریکا از قابلیت لازم برای کنترل حوزه‌های بحرانی برخوردارند. هرچند که چنین پایگاه‌هایی می‌تواند یکی از نشانه‌های اصلی بحران در آینده نیز محسوب شود. وقتی که دونالد ترامپ در مورد تهدیدات منطقه‌ای خاورمیانه صحبت می‌کند، محور اصلی سیاست و برنامه‌ریزی خود را مقابله با ایران و داعش قرار داده است. از کشورهای حمایت می‌کند که با سیاست منطقه‌ای ایران مخالفت دارند. کشورهای همانند عربستان و اسرائیل، مسیرهای پر مخاطره‌ای را در برابر ترامپ قرار داده‌اند. ترامپ بیش از آنکه به منافع ملی آمریکا توجه کند، تلاش دارد تا خود را با اهداف و سیاست‌های منطقه‌ای عربستان و اسرائیل هماهنگ سازد (Karlín and Cafman Wittes, 2019: 42).

تنوع پایگاه‌های نظامی آمریکا را می‌توان به‌عنوان یکی از عوامل اصلی سیاست قدرت ایالات متحده برای اثرگذاری و اقدام تهاجمی علیه کشورهای دیگر دانست. حمله نظامی آمریکا، فرانسه و انگلیس به سوریه در می ۲۰۱۸ به این دلیل انجام گرفت که آنان از پایگاه‌های منطقه‌ای قدرتمند برخوردار بوده و سیاست نظامی خود را بر اساس الگوهای کنش تهاجمی کم‌خطر تنظیم می‌کنند. بر اساس چنین قابلیت‌هایی، آمریکا قادر است تا به هر حوزه جغرافیایی دسترسی داشته و از ابزارهای قدرت لازم و مؤثر برای اثربخشی در محیط پیرامونی استفاده نماید.

کشورها در ژئوپلیتیک فرااستعماری نیازمند کنترل محیط منطقه‌ای خواهند بود. کنترل محیطی دارای ابعاد و نشانه‌های متنوعی بوده که آثار آن را می‌توان در الگوهای سیاست

امنیتی ایالات متحده در ارتباط با ایران و سایر کشورهای منطقه‌ای مشاهده کرد. بهره‌گیری از ابزارهای نظامی در حوزه‌های منطقه‌ای همانند افغانستان، عراق و سوریه افزایش یافته است. اگرچه ترامپ دستور خروج نیروهای نظامی ایالات متحده از افغانستان را صادر کرد، اما چنین رویکردی با واقعیت‌های محیطی مغایرت دارد.

سیاست امنیتی امریکا به گونه‌ای سازماندهی شده که قدرت این کشور برای رهگیری دریایی، هوایی و عملیات زمینی را امکان‌پذیر می‌سازد. بر اساس چنین قابلیت‌هایی، امریکا می‌تواند به تأسیسات سرزمینی سایر کشورها حمله و در هر نقطه از جهان دسترسی به دریاها را محدود یا کنترل کند. کنترل دریایی امریکا در منطقه اقیانوسیه و شرق آسیا به دلیل قابلیت‌های دریایی و زیردریایی چین می‌تواند با چالش همراه باشد. در سایر حوزه‌های جغرافیایی جهان، ناوهای هواپیمابر امریکایی دارای ابزارهای متنوعی با کارکرد ویژه بوده که در مدیریت و کنترل بحران‌ها نقش آفرین خواهند بود.

۳-۴. بحران‌سازی و مدیریت بحران در ژئوپلیتیک فرااستعماری

ژئوپلیتیکی فرااستعماری عموماً زمینه‌های لازم برای بحران‌سازی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. نشانه‌های بحران‌سازی در رقابت‌های بین‌المللی و چالش‌های منطقه‌ای انعکاس بیشتری دارد. هرگاه نشانه‌هایی از بحران‌سازی حاصل می‌شود، قدرت‌های فرااستعماری می‌بایست از قابلیت‌های ابزاری لازم برای کنترل بازیگران، کنترل حوادث و همچنین کنترل منابع اقتصادی استفاده نمایند. تحقق چنین اهدافی در راهبرد امنیتی امریکا وجود داشته است. چنین نشانه‌هایی در فضای ژئوپلیتیک فرااستعماری دونالد ترامپ بازتولید شده است. برخی از نظریه‌پردازان راهبردی امریکا به‌ویژه آنانی که در شورای روابط خارجی ایالات متحده فعالیت دارند، سیاست‌های بحران‌ساز دونالد ترامپ را مورد نکوهش قرار می‌دهند. مداخله رؤسای جمهور پیشین امریکا در لیبی، عراق و افغانستان چالش‌های امنیتی خاصی را به وجود آورده است. امریکا تلاش نمود تا مدیریت بحران در این مناطق را از طریق سازوکارهای مربوط به نظم جهانی پیگیری نماید. مداخله گسترده امریکا در سوریه، منجر به چالش امنیتی و شکست در سیاست منطقه‌ای ایالات متحده شد. هم‌اکنون بسیاری از کشورها مخالف اقدامات نظامی عربستان در یمن هستند. در شرایط بحرانی، نقش روسیه در امنیت منطقه‌ای افزایش پیدا کرده است. اگر ترامپ نیروهای نظامی امریکا از

سوریه، عراق و افغانستان را خارج نموده و یا میزان حضور آنان را کاهش دهد، منافع بیشتری برای آینده سیاست خارجی ایالات متحده ایجاد خواهد شد (Haass, 2019: 26). آمریکا در دوران‌های مختلف تاریخی از ابزارهای متنوعی برای محدودسازی قدرت سایر بازیگران بهره گرفته است. سیاست عمومی آمریکا برای محدودسازی قدرت کشورهای معارض از طریق سازوکارهایی همانند جنگ‌های نیابتی و حمایت از گروه‌های رقیب حاصل می‌شود. در این فرآیند شاهد هزینه‌های اقتصادی زیادی برای فعال‌سازی گروه‌های اپوزیسیون می‌باشیم. گروه‌های اپوزیسیون کشورهای معارض توسط شبکه‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای ایالات متحده سازماندهی می‌شوند. توسعه شبکه‌های اجتماعی تحت تأثیر موج سوم تکنولوژیک به وجود آمده که آثار خود را در محیط‌های اجتماعی کشورهای رقیب به جا می‌گذارد.

تا دهه ۱۹۹۰ ایالات متحده را می‌توان محور اصلی حمایت از لیبرال دموکراسی در نظام جهانی و محیط منطقه‌ای دانست. چنین رویکردی می‌توانست قدرت ملی و اثربخشی آمریکا را به گونه مرحله‌ای افزایش دهد. در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ نشانه‌هایی شکل گرفته که نظم جهانی، ساختار بین‌المللی و کارگزاران اصلی نظام بین‌الملل در فضای بحران قرار دارند. نشانه‌های بحران در سازوکارهای کنش نظامی، امنیتی، اقتصادی، زیست‌محیطی و راهبردی به وجود آمده است. موج‌های پوپولیستی را در جهان توسعه‌یافته را باید اصلی‌ترین نیروی مقابله‌کننده با روندهای جهانی شدن دانست. این امر به گونه اجتناب‌ناپذیر موازنه قدرت را دگرگون خواهد کرد. الگوی رفتاری ترامپ که براساس «هژمونی آشوب‌زده» قرار دارد، محور اصلی چالش‌های جدید نظام جهانی خواهد بود (Rose¹, 2019: 3).

آنچه را که آمریکا در دهه اول قرن ۲۱ در چارچوب انقلاب‌های رنگی سازماندهی کرد، هم‌اکنون توسط دونالد ترامپ، بخشی از سیاست امنیتی آمریکا در برخورد با کشورهای مختلف از جمله ایران می‌باشد. در نگرش برخی از برنامه‌ریزان سیاسی و امنیتی آمریکا، جنگ‌های منطقه‌ای و جنبش‌های اجتماعی خشونت‌آمیز می‌تواند زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری نتایج دموکراتیک را به وجود آورد. حمایت خارجی همواره یکی از سیاست‌های رسمی اثربخشی در حوزه سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود.

دونالد ترامپ حوزه‌های مربوط به انجام عملیات سایبری تهاجمی را در وزارت دفاع و سازمان اطلاعات مرکزی امریکا ارتقاء داد. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که امریکا یک قدرت سایبری است. بنابراین امریکا همچنان مرکز اصلی اختراع تکنولوژی‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری است که باعث رشد، توسعه و فراگیری فضای سایبری می‌شود. در نگرش ترامپ، امریکا بزرگ‌ترین تولیدکننده محتوا، برنامه‌های کاربردی، سرگرمی، اخبار، مباحثه، شبکه‌های اجتماعی و ایده‌ها در فضای اینترنت است.

دونالد ترامپ در تحلیل موضوعات امنیتی و راهبردی همواره به نیمه خالی لیوان توجه دارد. براساس چنین نگرشی، هیچ‌گاه امنیت بازتولید نخواهد شد. الگوهای مدیریت امنیت نیز دچار فرسایش شده است. سیاست امنیتی ترامپ را باید به منزله پایانی بر موازنه جهانی و اروپایی دانست. اگرچه واشنگتن نیازمند آن است که «تعهدات گزینشی» را در دستور کار قرار دهد، اما چنین رویکردی نباید منجر به مقابله با چندجانبه‌گرایی در سیاست جهانی شود (Haass, 2019: 25).

ترامپ هشت دستور کار بنیادین را در حوزه سیاست خارجی خود به کار گرفته است. هر یک از این الگوهای رفتاری منجر به شکل‌گیری نشانه‌هایی از تهدید برای بازیگران منطقه‌ای خواهد شد. بازیگران منطقه‌ای عموماً از شکل‌بندی‌های قدرت محدودتری در مقایسه با بازیگران جهانی برخوردارند. اگرچه ایران و ترکیه دو شکل خاص از چالش در برابر سیاست تهاجمی ترامپ را در پیش خواهند گرفت. شکل دیگری از چالش‌های منطقه‌ای مربوط به الگوهای رفتاری کشورهای آسیای شرقی همانند کره شمالی خواهد بود.

روندهای صلح‌سازی بخشی از ضرورت‌های امنیتی و منافع ملی آمریکا در محیط پیرامونی است. صلح‌سازی را باید هسته اصلی رشد اقتصادی و جایگاه سیاسی آمریکا در اروپا و آسیا دانست. هرگونه همکاری بین‌المللی منجر به افزایش رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری در امریکا خواهد شد. علاوه بر آن، چنین فرآیندی می‌تواند زمینه دموکراتیک‌سازی بسیاری از کشورها را به وجود آورد. چندجانبه‌گرایی آمریکا را باید عامل اصلی اجماع منطقه‌ای و جهانی دانست، درحالی که یکجانبه‌گرایی ترامپ چالش‌های مستقیم و پرمخاطره‌ای را برای آمریکا به وجود می‌آورد. هم‌اکنون بحران افغانستان و عراق نشانه‌هایی از سندروم و تراژدی ویتنام را منعکس می‌کند. علت اصلی

چنین وضعیتی را می‌توان تصمیمات نادرست دانست که انعکاس مشاوره‌های پرمخاطره و آشوب‌ساز خواهد بود (Haass, 2019: 23).

۳-۵. کاربرد ژئوپلیتیک فرااستعماری در برخورد با ایران

تیم سیاست خارجی و امنیت ملی دونالد ترامپ از سازوکارهای مربوط به فشار تصاعدی‌بنده علیه ایران استفاده خواهند کرد. ویژگی فشار تصاعدی‌بنده آن است که آنان از الگوها و سازوکارهایی بهره می‌گیرند که محدودیت سیاسی و اقتصادی بیشتری را علیه ایران اعمال کنند. هر یک از کاندیدای مربوط به وزارتخانه‌های راهبردی آمریکا، می‌تواند در فرایندهای تصمیم‌گیری نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا نمایند. اکثر افرادی که در تیم راهبردی، امنیتی، دفاعی و دیپلماتیک آمریکا در کابینه دونالد ترامپ ایفای نقش می‌کنند، دارای رویکرد امنیتی و راهبردی نسبت به موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی هستند.

ادبیات ترامپ در مقابله با ایران مبتنی بر نشانه‌هایی از تلاش سازمان‌یافته جهت محدودسازی قدرت و جایگاه منطقه‌ای ایران بوده است. ترامپ تلاش همه‌جانبه خود را برای محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران در دستور کار قرار داد. رویکرد ترامپ بیانگر این نکته است که اگر فشارهای سیاسی و امنیتی بیشتری علیه ایران وارد شود، زمینه برای شکل‌گیری نشانه‌هایی از مصالحه به وجود می‌آید. مصالحه به معنای پذیرش واقعیت‌هایی است که امکان تحقق اراده به گونه بنیادین وجود ندارد.

اصلی‌ترین نشانه‌های تهدید علیه منافع ملی آمریکا را می‌توان توسط کشورهای ایران و کره شمالی مشاهده کرد. کره شمالی را می‌توان اصلی‌ترین چالش امنیتی آمریکا در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما دانست. اوباما توانست روندهای دیپلماتیک خود را برای پایان دادن به جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران در دستور کار قرار دهد. نگرش دولت اوباما برای حل و فصل اختلافات هسته‌ای با ایران ماهیت خیرخواهانه داشته است. برجام منجر به افزایش قابلیت اقتصادی ایران گردید و در نتیجه زمینه تداوم حمایت‌های ایران از تروریسم در حوزه‌های مختلف جغرافیایی و صدور انقلاب در محیط پیرامونی را اجتناب‌ناپذیر ساخته است (Pompeo, 2018: 32).

پیروزی ترامپ را می‌توان پایانی بر رهیافت نئولیبرالی در سیاست خارجی آمریکا در دوران جان کری دانست. در دوران جدید، نگرش مسلط بر سیاست خارجی و الگوی

رفتاری آمریکا براساس نشانه‌های قدرت محور شکل می‌گیرد. تمامی افرادی که به‌عنوان کابینه ترامپ انتخاب شده‌اند را می‌توان در زمره افرادی دانست که دارای رویکرد محافظه‌کارانه با اندیشه‌های امنیت محور هستند. از جمله این افراد می‌توان به رویکرد و اندیشه‌های «جان بولتون» مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا، «رینس پریس» رئیس ستاد کارکنان کاخ سفید و «جیمز متیس» به‌عنوان وزیر دفاع اشاره کرد.

هر یک از افراد یاد شده تلاش می‌کنند تا از سازوکارهای افزایش محدودیت‌های راهبردی علیه ایران استفاده کنند. اگرچه جان بولتون بر ضرورت تغییر حکومت تأکید داشته، اما موقعیت و قدرت ژئوپلیتیکی ایران به‌گونه‌ای است که امکان تغییر رژیم بدون دگرگونی‌های گسترده ژئوپلیتیکی وجود نخواهد داشت. به همین دلیل است که هزینه سازوکارهای کنش نظامی آمریکا علیه ایران بسیار زیاد خواهد بود. یکی از دلایل چنین وضعیتی را باید در قابلیت راهبردی ایران در محیط منطقه‌ای دانست. رویکرد آمریکا در دوران بیل کلینتون مبتنی بر سازوکارهای مهار ایران بوده است.

بخش قابل توجهی از رؤسای جمهور آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد تلاش نموده‌اند تا شکل جدیدی از چندجانبه‌گرایی و همکاری‌های چندجانبه ایالات متحده را با ژاپن، چین، کشورهای اروپایی و روسیه به وجود آورند. چنین رویکردی، آثار خود را در همکاری‌های جهان عرب با اسرائیل منعکس ساخت. ایده دو دولت را باید محور اصلی اندیشه‌های نئولیبرالی برای هزاره جدیدی دانست که ایالات متحده محوریت جهانی با امنیت قوی‌تر، ثروتی بیشتر و همکاری‌های فزاینده را نوید می‌داد (Rose², 2019: 16).

مقام‌های آمریکایی در دولت دونالد ترامپ به این موضوع اشاره دارند که کاهش قدرت راهبردی جامعه و دولت ایران، منجر به تضعیف ساخت دولت خواهد شد. کاهش قدرت اثربخشی دولت در ایران را می‌توان به‌عنوان مقدمه‌ای برای ظهور چالش‌های جدید تلقی نمود. کارگزاران راهبردی آمریکا در دوران دونالد ترامپ از انگیزه، ادبیات و رویکرد کنش تهاجمی در برخورد با ایران برخوردار بوده‌اند. به قدرت رسیدن افرادی همانند مایکل پومپئو، جینا هاسپل و جان بولتون به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های کنش رفتاری کابینه ترامپ در ارتباط با ایران محسوب می‌شوند.

سیاست‌های راهبردی ایالات متحده، چالش‌های خاصی را برای امنیت ملی آن کشور نیز ایجاد کرده است. الگوهای کنش تهاجمی ترامپ بخشی از سازوکارهایی است که

امنیت‌سازی را با نشانه‌هایی از چالش‌سازی پرشدت پیوند می‌دهد. چنین الگویی طبیعی است که مخاطرات امنیتی جدیدی را برای ایالات متحده در دوران دونالد ترامپ ایجاد خواهد کرد. علت اصلی شکل‌گیری چالش‌های امنیتی در برابر آمریکا را می‌توان ناشی از پارادوکس‌های مربوط به «منافع آمریکایی» با «ایده‌آل‌های ایالات متحده» دانست.

ترامپ فکر می‌کند که ایده‌آل‌های آمریکایی را می‌توان در زمان محدودی به منافع ملی آمریکا تبدیل کرد. هرگونه همکاری آمریکا با سایر کشورها منجر به همبستگی آن‌ها از طریق احترام متقابل گردیده که موج‌های همکاری در نظام جهانی را شکل می‌دهد. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که «جهان و سیاست لاکه» از طریق «سیاست هابزی» حاصل می‌شود. چنین رویکردی، مخاطرات امنیتی قابل توجهی را برای آمریکا ایجاد خواهد کرد (Rose², 2019: 8).

اگر ایالات متحده در دوران باراک اوباما تلاش داشت تا از طریق سازوکارهایی همانند «سیاست دربرگیری»، محدودیت‌هایی را علیه ایران سازماندهی کند، دونالد ترامپ و تیم راهبردی وی الگویی مقابله با ایران را در دستور کار قرار داده‌اند. ایران همواره به‌عنوان یکی از موضوعات اصلی سیاست امنیتی و راهبردی آمریکا بوده است. در دوره رقابت‌های انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری آمریکا که مربوط به رقابت‌های جداگانه کاندیدای کنوانسیون حزب جمهوریخواه و دموکرات بوده است. چنین رویکردی را می‌توان در زمان مناظره‌های انتخاباتی و کمپین‌های انتخاباتی کاندیدای حزب جمهوریخواه و دموکرات نیز مورد توجه قرار داد. مقابله با قدرت منطقه‌ای و قابلیت‌های سیاسی ایران را می‌توان به‌عنوان بخش محوری سیاست و الگوی رفتاری تیم ترامپ دانست.

واقعیت آن است که کاربرد سازوکارهای قدرت نظامی علیه ایران نمی‌تواند مطلوبیتی برای دولت دونالد ترامپ داشته باشد. ترامپ ترجیح می‌دهد تا از سازوکارهای رقابت، همکاری و دیپلماسی اجبار برای محدودسازی نقش و قدرت ایران استفاده کند. هرگونه سیاست نظامی در برخورد با ایران منجر به گسترش بحران خواهد شد. به همین دلیل است که دونالد ترامپ همانند باراک اوباما تمایلی به اتخاذ سازوکارهای پرشدت علیه ایران نخواهد داشت. ترامپ بر این امر واقف است که سیاست تحریم بیشترین مازاد راهبردی و کمترین هزینه تاکتیکی برای ایالات متحده را به وجود می‌آورد.

نتیجه گیری

ژئوپلیتیک فرااستعماری محور اصلی سیاست گذاری امنیتی و راهبردی دونالد ترامپ تلقی می شود. چنین رویکردی را می توان به عنوان بخشی از سازوکارهایی دانست که در ژئوپلیتیک پسااستعماری مورد استفاده قرار می گیرد. رویکرد دونالد ترامپ مبتنی بر مقابله با چالش هایی شکل گرفته که امنیت ملی آمریکا در آینده را تحت تاثیر قرار خواهد داد. واقعیت های کنش راهبردی دونالد ترامپ نشان می دهد که سازوکارهای ژئوپلیتیکی مبتنی بر الگوی فرااستعماری در ذهنیت تاریخی ترامپ و فضای ادراکی جامعه آمریکا پیوند یافته است.

براساس راهبردهای ژئوپلیتیکی دونالد ترامپ، ایالات متحده درصدد گسترش فضای حیاتی خود در حوزه های مختلف جغرافیایی است. گسترش گرایی می تواند براساس سازوکارهای حقوقی، ساختاری، نظامی و اقتصادی حاصل شود. از آنجایی که دونالد ترامپ دارای تفکر اقتصادی است، توانست نشانه هایی از پیوند ژئواکونومی با ژئوپلیتیک را فراهم آورد. چنین رویکردی به مفهوم عبور از موازنه گرایی است. دونالد ترامپ هیچگونه تمایلی به حفظ ساخت های پیشین سیاست بین الملل ندارد.

رویکرد ترامپ در ارتباط با ژئوپلیتیک فرااستعماری معطوف به این اندیشه است که موازنه گرایی ساختاری، عامل اساسی درجا زدن سیاست های امنیتی آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد می باشد. چنین رویکردی را می توان به عنوان زیربنای سیاست های امنیتی ترامپ دانست. ترامپ تاکنون از «توافق پاریس» خارج شده و اعلام نموده که در سوم فوریه ۲۰۱۹ نیز تعهدی نسبت به «توافق کنترل موشک های هسته ای میان برد» نخواهد داشت. نادیده گرفتن قراردادهای بین المللی توسط دونالد ترامپ، منجر به پوست اندازی سیاست بین الملل خواهد شد. در چنین فرآیندی، بسیاری از ائتلاف ها ماهیت ناپایدار و تغییر یابنده پیدا خواهند کرد.

به طور کلی می توان به این موضوع اشاره داشت که ژئوپلیتیک فرااستعماری مبتنی بر سیاست قدرت بوده و ترامپ تلاش دارد تا شکل جدیدی از معادله قدرت و امنیت را در محیط منطقه ای و سیاست بین الملل به کار گیرد. طبعاً در اجرای چنین سیاستی، سازوکارهای نژادپرستانه محور اصلی راهبرد امنیتی آمریکا در معادله قدرت و امنیت خواهد بود. اگرچه ترامپ جنگ علیه تروریسم را به عنوان محور اصلی سیاست خارجی

آمریکا قرار داده، اما نادیده گرفتن ضرورت‌های همکاری با متحدین در چارچوب چندجانبه‌گرایی، چالش‌های بیشتری را برای آینده امنیتی آمریکا ایجاد خواهد کرد.

منابع

احمدی، عباس؛ بدیعی، مرجان و حیدری، طهمورث (۱۳۹۶)، «تبیین نظری تغییر ماهیت مناطق ژئوپلیتیک در رقابت بین قدرت‌ها»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال سیزدهم، شماره سوم، پاییز.

اندرسون، پری (۱۳۹۷)، *فرمان و دیوان؛ سیاست خارجی آمریکا و نظریه پردازان آن*، ترجمه: شاپور اعتماد، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.

قهرمانی، محمدجواد (۱۳۹۶)، «ژئواستراتژی آمریکا در آسیا پاسفیک؛ تداوم یا تغییر؟» *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال سیزدهم، شماره سوم، پاییز.

لویتسکی، استیون و زیبلات، دانیل (۱۳۹۷)، *دموکراسی‌ها چگونه می‌میرند*، ترجمه سیامک دل‌آرا/ اعظم ورشوچی فرد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

مرشایمر، جان (۱۳۸۸)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

Abrams, Elliott (2019), "Trump versus the Government Can America Get Its Story Straight?" *Foreign Affairs*, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.

Carney, Jordain, (2017), "Senators move to limit Trump on Russia sanctions", *The Hill*, Feb. 8.

Daalder, Ivo and James M. Lindsay (2018), "The Committee to Save the World Order; America's Allies Must Step Up as America Steps Down", *Foreign Affairs*, Vol. 97, No. 6, November and December.

Dalby, S (2010), "Decontextualizing Violence, power and nature: The Next twenty years of critical geopolitics?" *Political Geography*, Vol. 29, No 5.

Defense Security Cooperation Agency data, (2016, 30 September) in Blanchard, Christopher M. & Grimmett, Richard F (2017, 14 January) *The Gulf Research Service*, Order Code RL34322, Washington.

Ghahramani, Mohammadjavad (2017), "United States Geo-strategy in Asia Pacific; Change or Continuation?" *Geopolitics Quarterly*, Vol. 13, No 4, Fall.

Greg, Jaffe and Adam Entous (2017), "voice of caution", *Washington post*, Jan 8.

Haass, Richard (2019), "How a World Order Ends and What Comes in Its Wake", *Foreign Affairs*, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.

- Karlin, Mara and Tamara Cafman Wittes (2019), "America's Middle East Purgatory the Case for Doing Less", **Foreign Affairs**, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.
- Krepinevich Jr, Andrew F (2019), "The Eroding Balance of Terror The Decline of Deterrence", **Foreign Affairs**, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.
- McKeon Brian and Caroline Tess (2019), "How Congress Can Take Back Foreign Policy: A Playbook for Capitol Hill" **Foreign Affairs**, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.
- Mueller, John (2018), "nuclear weapons don't matter; but nuclear hysteria does", **Foreign Affairs**, Vol. 97, No. 6, November and December.
- Patrik, Stewart M. (2017), "Trump and world order; the return of self-help", **Foreign affairs**, Vol. 96, No. 2, March / April.
- Pompeo, Michael R (2018), "Confronting Iran; The Trump Administration's Strategy", **Foreign Affairs**, Vol. 97, No. 6, November and December.
- Rose, Gideon (2019), "The United States and the Liberal Order", **Foreign Affairs**, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.
- Rose, Gideon (2019), "What's inside?" **Foreign Affairs**, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.
- Rumer, Eugene, Richard Sokolsky and Andrew S Weiss (2017), "Trump and Russia; The Right way to manage relations", **Foreign affairs**, Vol. 96, No. 2, March / April.
- Tannenwald, Nina (2018), "The Vanishing Nuclear Taboo; How Disarmament Fell Apart", **Foreign Affairs**, Vol. 97, No. 6, November and December.
- Walsh, Edmond (1944), "**Geopolitics and International Morals**", New York: Macmillan.
- Xuetong, Yan (2019), "The Age of Uneasy Peace Chinese Power in a Divided World", **Foreign Affairs**, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.
- Zogby, James (2017), "What They Are Saying to Us and Why It Matters", Washington: U.S. Commission on International Religious Freedom Press.